جلسه 141

سه شنبه 29/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث به اینجا رسید که اگر شک بکنیم در اعتبار مباشرت، ظاهر خطاب امر این است که متعلق امر فعلی است که منتسب باشد به مکلف، و اگر با تسبیب غیر فعل منتسب نشود به مکلف، طبیعی است که متعلق حاصل نشده است. اگر بر ما واجب باشد حج، به دیگری بگوئیم حجَّ عنّی، با حج بجا آوردن غیر صدق نمی کند أنا حججت. ولذا اطلاق هیئت می گوید تا متعلق که متعلق هم فعل منتسب به مکلف است نیاید وجوب ثابت هست و از بین نمی رود.

در کتاب منتقی الاصول 1/498 فرموده اند: اینطور نیست که ظاهر خطاب مباشرت مکلف باشد. برخی از افعال هستند که اینطورند مثل اکل. اگر شما دیگری را وادار کند که غذا بخورد، نمی گویند شما اکل کردید. یا دیگری را وادار کنید نماز بخواند نمی گویند شما نماز خواندید. این افعال خصوصیتی در آن هست، نمی شود بطور عام بگوئیم اصل در افعال مباشرت است. حالا اگر بجای صل و بجای کُل می گفتن یجب علیک ایجاد الصلاة، یجب علیک ایجاد الاکل، چه ظهوری داشت در مباشرت؟ خب من ایجاد می کنم اکل را ولو به اینکه دیگری را وادار کنم یا تقاضا کنم از او که غذا بخورد. ولذا ایشان فرموده اند ما قبول نداریم که اصل در افعال این است که مباشرة از مکلف صادر بشود.

اقول: این مطلب عجیب است. در مورد فعل چه فعل امر و چه فعل ماضی و چه فعل مضارع، ظاهر این است که ماده بما هی منتسبة الی المکلف لحاظ می شود. قتل زید عمروا، ظاهر این است که قتل از زید صادر بشود بالمباشرة. حالا اگر بگویند اقتل عمروا او هم همینطور است. من اگر از شخصی بخواهم که عمرو را بکشد، منِ آمر قاتل نیستم. ایشان فرموده است که در مثل قتل ینتسب القتل الی المسبب و المباشر معا. من اگر از کسی بخواهم که عمرو را بکشد به من می گویند یا قاتل، به آن مباشر هم می گویند یا قاتل. مگر اینکه مباشر اراده اش مقهور اراده مسبب باشد مثل صبی غیر ممیز که دیگر صبی غیر ممیز اگر مباشر قتل بود می گویند مسبب اقوی از مباشر هست، دیگر نمی گویند صبی ممیز کشت، بلکه می گویند این شخص او را وادار کرد و این شخص مسبب قاتل است.

اقول: این فرمایشات درست نیست. به آمر نمی گویند قاتل. و لذا در آمر گفته اند یحبس مؤبدا، من امر بقتل شخص فیحبس الآمر مؤبدا. این آمر عرفا قاتل نیست. مگر آن شخصی که متصد قتل باشد از ایادی این آمر باشد به منزله صوت و سیف این آمر باشد، آنوقت می گویند که قتل یزید الحسین علیه السلام. اما در جائی که مباشر قتل از ایادی و به منزله صوت وسیف این آمر نیست عرفا نمی گویند این آمر قاتل است.

ولذا ظاهر قتل این است که صادر شده است از قاتل بالمباشرة، و الا به صرف امر که منتسب نمی شود به شخص که او قاتل است.

اصل در افعال این است که فعل منتسب به فاعل است. قتل زید عمروا. یا رمی زید الحجر، اگر زید به شخص دیگری بگوید سنگ پرتاب کن آیا می گویند رمی زید الحجر؟ نمی گویند.

این هم که ایشان فرمود در یجب علیک ایجاد الصلاة و یجب علیک ایجاد الاکل ظهور ندارد در مباشرت، انصافا خلاف فهم عرفی است. ظهور انصرافی این خطاب در مباشرت است. کتب علیکم الصیام ظاهرش این است که خودتان روزه بگیرید. إن الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا، عرفا مثل این است که بگوید صل. چه فرق می کند؟ ظهور انصرافی این خطابات هم این است که این فعل بالمباشرة صادر بشود از مکلف.

سؤال وجواب: ایشان فرموده است که اصل اولی این نیست که فعل بالمباشرة صادر بشود، بلکه ولو بالتسبیب هم صادر بشود فعل صادق است. ما عرض می کنیم بر عکس، اصل اولی این است که فعل بالمباشرة صادر بشود، فقط برخی افعال هستند که بخاطر تعارف خارجی عرفا با تسبیب هم صادق است، مثل حلقَ، ذبحَ، بنی بیتا و امثال ذلک. و الا در جاهای دیگر تا مباشرة از مکلف صادر نشود صدق نمی کند فعل. اگر گفت لباس را بشور و او به دیگری بدهد بشورد، می گوید من به تو گفتم لباس را بشور تو دادی به بچه لباس شست. بله اگر ملاک را بفهمیم بحث دیگری است، اما وقتی که الان به یک خیاط بگوئید که این لباس مرا بدوز آیا این انصراف ندارد به اینکه خودت بدوز؟ مگر قرینه باشد و الا انصرافش این است که یعنی خودت بدوز. اگر بدهد به یک خیاط تازه کار دیگر بدوزد خب این نمی گوید که من به خودت گفتم؟! بله اگر تنقیح مناط بکند وبگوید خیاطی که من به او می دهم بدوزد از خودم بهتر است، این می شود تنقیح مناط، والا ظاهر اینکه می گوید خِط لی ثوبا این است که یعنی خودت این کار را بکن، مگر قرینه ای بر خلاف باشد. یا إغسل ثوبی یعنی خودت بشور، نه اینکه از دیگری بخواهی تا این کار را بکند.

المقام الثانی: فی مقتضی الاصل العملی فی اجزاء فعل الغیر.

اگر اطلاق لفظی نبود و نوبت رسید به اصل عملی و ما شک کردیم که فعل غیر مجزی هست یا نه چه کنیم. روایت می گوید واجب است ولد اکبر قضاء کند نمازهای پدر را، شک می کنیم که اگر به دیگری بگوید نمازهای پدرم را قضاء کن مجزی هست یا نه. یا شک می کنیم اگر کسی تبرعا آمد و نمازهای پدر این آقا را قضاء کرد مسقط و مجزی هست یا نیست. اصل اولی چه اقتضائی می کند؟

در کلمات از جمله کلام آقای خوئی ره آمده است که چون إجزاء فعل غیر از باب مسقطیت است، و الا متعلق تکلیف که متوجه من مکلف است خصوص فعل مباشری است، و اگر فعل غیر مجزی باشد از باب این است که مسقط تکلیف است، شک که بکنیم می شود شک در مسقط. شک می کنیم آیا فعل غیر مجزی هست یا نه، یعنی شک می کنیم در مسقط. و در موارد شک در مسقط قاعده اشتغال جاری است.

آقای صدر ره به این فرمایش اشکال کرده است. فرموده است با آنچه که ما گفتیم که می شود فعل غیر را در متعلق تکلیف اخذ کرد. یجب علیک الجامع بین فعل نفسک و فعل غیرک، این ممکن است. ولذا در مقتضای اصل عملی ایشان فرموده است که نتیجه می شود شک در اقل و اکثر، ما نمی دانیم مولا از من مکلف خصوص فعل مباشری را خواست یا مطلق فعل را خواست لابشرط از اینکه مباشری باشد. می شود دوران الامر بین الاقل و الاکثر برائت از اکثر جاری می شود. می گوئیم شک داریم در شرطیت مباشرت، برائت جاری می کنیم از این شرطیت زائده.

اقول: ما هم موضعمان را مشخص کنیم، ما نسبت به فعل غیر تبرعا گفتیم خلاف متعارف است عند العقلاء که بخواهد مصداق واجب باشد. اگر بخواهد فعل تبرعی غیر مجزی باشد از باب مسقطیت است بنظر العقلاء.

بله در مورد فعل تسبیبی عقلاء می گویند مانعی ندارد که از من مکلف بخواهد جامع بین فعل مباشری و فعل تسبیبی را. و لذا اگر در إجزاء فعل تسبیبی شک کنیم، حق با آقای صدر است، برائت جاری می شود از وجوب خصوص فعل مباشری. اما اگر شک بکنیم در إجزاء فعل غیر تبرعا بنظر العرف و العقلاء، اینجا شک در مسقط است. عرفی نیست که از من بخواهند جامع بین فعل خودم و فعل غیر را. بگویند بر تو واجب است یا تو تکلم کنی یا رئیس جمهور هند تکلم کند. این عقلائی نیست.

ولذا اگر شک کردیم فعل غیر مجزی است یا مجزی نیست، می شود شک در مسقط. چرا؟ برای اینکه اگر مجزی باشد شارع به من ولد اکبر مثلا گفته است یجب علیک قضاء الفوائت لأبیک ما لم یقضها غیرک. احتمال عرفی نمی دهم که به من ولد اکبر بگویند یجب علیک الجامع بین قضاء نفسک و قضاء غیرک. ولذا نسبت به شک در إجزاء فعل تبرعی غیر شک می شود شک در مسقط، و باید ما شروع کنیم ببینیم مقتضای اصل عملی در مورد شک در مسقط قاعده اشتغال است یا برائت.

سؤال وجواب: من می دانم ذات این فعل بر عهده من آمده است، اما نمی دانم این فعل مع قید زائد و هو قید المباشرة یا این فعل لابشرط از قید زائد مباشرت است. پس شک می کنم در شرطیت مباشرت. و الا این چیزی که شما می فرمائید در هر اقل و اکثر ارتباطی اگر من شک کنم که وضوء شرط سعی هست یا نیست، یقینا اگر سعی با وضوء بجا بیاورم صحیح است، پس شک می کنم در صحت سعی بدون وضوء. همه جا همینطور است. منتهی کلام در این است که چطور در سعی می گوئی من می دانم ذات سعی را از من خواسته اند اما مع الوضوء یا لابشرط از وضوء، برائت از شرطیت وضوء جاری می شود. اینجا هم ولد اکبر می داند که قضاء فوائت پدر را از او خواسته اند اما بشرط المباشرة یا لابشرط از مباشرت، برائت می گوید لا بشرط از مباشرت. خب نسبت به شک در اجزاء فعل الغیر ما قبول داریم که چون عرفی نیست فعل تبرعی غیر را از من بخواهند، ولذا اگر مجزی باشد از باب مسقط تکلیف است می شود شک در مسقط.

مرحوم آقای صدر در مورد شک در مسقط مطالبی فرموده است که اگر دقت بفرمائید مطالب مشکلی نیست. فرموده است: به نظر ما شک در مسقط در اینجا مجرای قاعده اشتغال نیست مگر در یک فرض نادر فقهی. اما قبول داریم که گاهی مقتضای استصحاب بقاء تکلیف است.

توضیح ذلک: ایشان فرموده اند: ما چهار فرض می کنیم:

صورت اول: اگر فعل غیر مجزی باشد از باب استیفاء ملاک است. مثلا اگر قضاء غیر مثل قضاء صبی ممیز نسبت به قضاءهای پدر من مجزی باشد از باب استیفاء ملاک و محبوب مولا است، چون ملاک و محبوب استیفاء شده است.

در این صورت آقای صدر فرموده: اگر نشود به من مکلف جامع بین فعل خودم و فعل غیر را واجب کنند کما هو المفروض، پس باید وجوب قضاء بر من ولد اکبر مشروط بشود به یک شرط متأخر. به من بگویند در صورتی بر تو واجب است قضاء فوائت عبد که تا آخر کسی دیگر نمازهای پدرت را قضاء نکند. اگر ده سال بعد شخص دیگری نمازهای پدر من را قضاء کند مانع می شود از حدوث وجوب در حق من. یعنی کشف می کند از هنگام مرگ پدر من اصلا وجوب به من تعلق نگرفته است. چرا؟ برای اینکه معنا ندارد وقتی که فعل غیر استیفاء می کند محبوب مولا را و فرض هم این است که غیر این کار را خواهد کرد، معنا ندارد بگوئیم مولا بر من ولد اکبر واجب کرده است قضاء را. نکته اش را بعد عرض خواهیم کرد.

سؤال وجواب: فرض این است که بر غیر که واجب نیست، او از باب عمل به مستحب این کار را می کند. واجب کفائی نیست، اگر واجب باشد واجب عینی است، والا واجب کفائی نیست که هر کسی که در عالم مرد یک مسلمانی بیاید نمازهای او را قضاء کند، آنوقت خیلی کار مشکل می شود. دیگران اگر نمازشان و قضاءشان مجزی است از باب مستحبی است که مسقط واجب است. و لکن مرحوم آقای صدر می گوید اگر مجزی باشد قضاء الغیر، این کشف می شود که از اول بر ولد اکبر قضاء واجب نبوده است.

ایشان فرموده است: اگر این ولد اکبر دید یک صبی ممیز آمد نمازهای پدر این آقا را قضاء کرد، شک می کند مجزی است یا نه. بازگشت این به چیست؟ به شک در حدوث وجوب قضاء در مورد خود این ولد اکبر. شک در حدوث تکلیف است، مجرای اشتغال نیست، مجرای برائت است. در این فرض باید قائل بشویم به برائت. چون نوبت به استصحاب وجوب هم نمی رسد شک در حدوث است. چون فعل غیر اگر مجزی باشد مانع از حدوث وجوب است به نحو شرط متأخر. یعنی اگر فی علم الله این صبی ممیز نمازش مجزی باشد ده سال دیگر هم نمازهای پدر مرا قضاء کند کشف می کند که از اول بر من ولد اکبر قضاء واجب نبود. شک که بکنیم شک می کنیم در حدوث وجوب و مجرای برائت است.

صورت دوم: ایشان فرموده فعل الغیر اگر مجزی باشد از باب این است که تبدل محبوب می شود و انقلاب محبوب می شود به غیر محبوب، نه استیفاء محبوب.

مثلا مولا محبوبش بود که من لباس سفید بپوشم، و لکن یک شخص کافری آمد این لباس سفید را پوشید و مانور می دهد پیش مولا، صلیبش هم آویزان لباس سفید هم پوشیده، احتمال می دهم که دیگر بعد از اینکه کافر لباس سفید پوشید، اصلا دیگر لباس سفید پوشیدن محبوب مولا نباشد. آقای صدر می گوید البته این فرض متعارف فقهی نیست ولی به هر حال بحث کنیم.

خب اگر اینجوری باشد باز نوبت به قاعده اشتغال نمی رسد. اگر شک کنم که این لباس سفید پوشیدن کافر موجب زوال محبوبیت مولا شد یا نشد، اگر نوبت برسد به اینکه برائت جاری بشود یا اشتغال، خب برائت جاری می شود، برائت از تکلیف. چون جای قاعده اشتغال نیست. ما شک در امتثال نداریم، بلکه ما شک داریم در اصل وجود تکلیف.

بله چون ما استصحاب در شبهات حکمیه را قبول داریم می گوئیم قبل از اینکه این کافر لباس سفید بپوشد قطعا بر من عبد مسلم واجب بود لبس لباس سفید. استصحاب می کنم بقاء وجوب را. اما جناب آقای خوئی! شما که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول نداری شما چرا دیگر آمدی قاعده اشتغال جاری کردی و به برائت از بقاء وجوب لبس این لباس ابیض تمسک نکردی در این فرض؟!

صورت سوم: می فرماید این است که اگر فعل غیر مجزی باشد از باب این است که مانع از استیفاء محبوب است. مثل اینکه من می دانم بعد از اینکه این غیر آمد و این فعل را انجام داد، اگر واجب نباشد بر من، از باب این است که محبوب مولا را نمی توانم استیفاء بکنم. نه اینکه دیگر این فعل محبوب مولا نیست. بلکه هنوز هم این فعل محبوب مولا است. هنوز هم مولا دوست دارد که من لباس سفید بپوشم، اما با وجود اینکه این لباس سفید را شخص کافر پوشیده مولا می بیند محبوبش را نمی تواند استیفاء کند.

در این صورت ایشان فرموده است فرض متعارف فقهی این است که اگر هم فعل غیر مانع باشد از استیفاء محبوب مولا، اما مصلحت در این بوده است که مولا به من تجویز کند و ترخیص بدهد در ترک مبادرت به این فعل. ترخیص بدهد که جناب مکلف! بر تو واجب نیست که قبل از اتیان غیر به این فعل، این فعل را انجام بدهی. فرض متعارف فقهی این است. اگر هم فعل غیر مانع از استیفاء محبوب مولا باشد من مکلف مجازم ترک بکنم بدار را. مسلّم بر من واجب نیست مبادرت به این فعل قبل صدور الفعل من الغیر، حتی اگر فعل الغیر مانع از استیفاء محبوب باشد. می گوید فرض متعارف فقهی این است.

ایشان می گوید اگر اینجوری بود پس مورد می شود مردد بین دو چیز، اگر فعل الغیر مانع باشد از استیفاء محبوب مولا، پس ملاک تفویت می شود با تأخیر انداختن من و با ترک بدار توسط من. ملاک تفویت شد. چون من فعل را تأخیر انداختم تا دیگری این فعل را انجام داد و فرض این است که فعل غیر مانع از استیفاء ملاک است.

اگر اینطور باشد پس این تفویت ملاک تفویت مجاز هست و مأذون از قبل مولا است. و اگر فعل غیر مانع از استیفاء محبوب وملاک نباشد، اگر من ترک کنم این فعل را الی آخر الوقت، یعنی بعد از فعل الغیر هم این را اتیان نکنم، می شود تفویت غیر مجاز.

ایشان فرموده است: در این صورت سوم اگر من قبل از فعل غیر ترک بکنم این فعل را، بعد از فعل غیر هم ترک کنم این فعل را، امر دائر است بین اینکه تفویت مجاز باشد نسبت به ملاک و یا تفویت غیر مجاز. اگر فعل الغیر مانع از استیفاء ملاک است، چون شارع به من اجازه داده بود در این تأخیر و بعد از فعل غیر هم که دیگر این ملاک قابل استیفاء نیست، یعنی عملا اجازه داده بود که این ملاک را تفویت کنم. اینجور است دیگر. قبل از فعل غیر گفت می توانی نیاوری، بعد از فعل غیر هم که نمی شود محبوب مولا را آورد و تحصیل کرد، پس در این صورت تفویت ملاک مولا می شود تفویت مجاز و مأذون. اما اگر فعل غیر مجزی نباشد یعنی مانع از استیفاء ملاک نباشد، آنوقت ترک آن فعل توسط من تا آخر وقت، می شود یک تفویت ملاک غیر مجاز.

آقای صدر فرموده: پس شک دارم آیا اینجا یک ملاکی که تفویت آن مجاز نیست وجود دارد یا وجود ندارد. شک می کنم در اصل وجود یک ملاک غیر مأذون فی التفویت. برائت جاری می کنم می گویم انشاءالله یک ملاک و یک محبوبی که من مأذون در تفویتش نباشم وجود ندارد. برائت جاری می کنم. من می شوم معذور.

پس در این صورت ثالثه فرض این است که اگر فعل غیر مسقط و مجزی باشد از باب این است که مانع از استیفاء محبوب مولا است. این را فرض بگیرید. و فرض هم بگیرید که به هر حال من مجاز در ترک بدار هستم. یعنی اگر هم فعل غیر مانع از استیفاء محبوب مولا است، ولی به هر حال مولا اجازه داده است که قبل از فعل غیر من مجاز هستم که مبادرت به فعل نکنم. اما بعد از فعل غیر من مجازم که ترک کنم این فعل را یا نه این معلوم نیست، او را ما فعلا می خواهیم مشخص کنیم با همین بیان. اگر این فعل الغیر مانع از استیفاء محبوب باشد، بعد از فعل غیر هم من مجازم در ترک. خب فائده ای ندارد، استیفاء نمی شود محبوب مولا با وجود این مانع. قبل از فعل غیر هم که خود مولا اجازه داد در ترک بدار. پس در این صورت تفویت محبوب مولا می شود تفویت مجاز و مأذون فیه من قبل المولا. اما اگر فعل الغیر مانع نباشد از استیفاء محبوب، من نسبت به ترک این فعل بعد از اینکه غیر آن را انجام داد، نسبت به اینکه من این فعل را ترک کنم مجاز نیستم. چون مولا اجازه داد در ترک بدار، و فرض این است که این فعل الغیر هم که مانع از استیفاء محبوب نیست، خب چرا بعد از فعل غیر انجام ندادم این کار را؟

پس امر دائر می شود بین اینکه آیا ملاک مأذون فی التفویت داریم یا ملاک غیر مأذون فی التفویت؟ برائت می گوید بگو انشاءالله ملاک غیر مأذون فی التفویت نداریم. اما این برائت به درد آن کسی که می خورد که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول نداشته باشد. آقای صدر می گوید ولی ما استصحاب در شبهات حکمیه را قبول داریم. ولذا قبل از فعل غیر واجب بود بر من، استصحاب می گوید بعد از فعل غیر هم واجب است.

صورت رابعه: این صورت فرقی با صورت ثالثه ندارد الا در این مطلب که اگر فعل الغیر مانع از استیفاء ملاک باشد شارع به من تجویز نکرده است ترک بدار را و از من خواسته است فورا قبل از فعل الغیر این فعل را انجام بدهم.

ایشان می گوید در این صورت ما قبول داریم که بعد از فعل غیر شک می کنیم در قدرت بر استیفاء ملاک. اگر فعل الغیر مانع نباشد از استیفاء ملاک، قادریم بر استیفاء. اگر مانع باشد فعل الغیر از استیفاء ملاک، ما قادر نیستیم. می شود شک در قدرت. مولا یک محبوبی دارد، نمی دانم می توانم این محبوب مولا را استیفاء کنم یا نه. شک در قدرت مجرای قاعده اشتغال است.

این چهار صورتی است که آقای صدر درست کرده، و نتیجه این شد که صورت اولی مجرای برائت است، صورت ثانیه و ثالثه مجرای استصحاب بقاء تکلیف لمن یری الاستصحاب و مجرای برائت لمن لایری الاستصحاب، صورت رابعه مجرای قاعده اشتغال است حتی به نظر کسی که استصحاب را قبول ندارد.

این فرمایشات آقای صدر به نظر ناتمام می آید.